

بخش نخست

پول و سرمایه

و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون

زمانی بود که بشر به طور قبیله ای می زیست و حاصل کار و فعالیت تک تک افراد قبیله روی هم گذاشته شده و به مصرف همه افراد آن قبیله می رسید. تا این که رشد ابزار تولید به جایی رسید که اولاً امکان مستقر شدن در یک مکان را برای انسان های آن دوران ممکن ساخت و ثانیاً کمک کرد تا تولید قبیله از حد نیاز بالاتر رفته و در نتیجه مقدار اضافی روی دستش بماند. این عاملی شد که بعداً قبایل توانستند بر روی اموال اضافی خود با هم داد و ستد کرده و به این ترتیب پاره ای از کمبودهای قبیله خود را تأمین نمایند.

ارنست مندل در کتاب «القبای سوسیالیزم» در این باره آورده است:
« بشر بخش بزرگی از هستی ما قبل تاریخ خود را در شرایط فقر مفرط به سر آورده است. بشر نمی توانست غذای لازم جهت ادامه زندگی خود را جز از راه شکار، ماهی گیری و گردآوری میوه از طریق دیگری فراهم کند.
بشر مانند انگلی چسبیده به طبیعت زندگی می کرد، چرا که قادر نبود به طبیعت، که اساس زیست او را تشکیل می داد، چیزی بیفزاید. او هیچ اختیاری بر این منابع نداشت.»

جوامع بدوی به گونه ای سازمان می یابند که در این چنین شرایط بی اندازه دشوار، بقای دسته جمعی را تضمین کنند. همه مجبورند در امر تولید شرکت کنند و کار هر کس برای زنده نگه داشتن جماعت لازم است. در چنین شرایطی برتری های مادی برای بخشی از قبیله به قیمت قحطی برای بخش باقی مانده قبیله تمام می شود، قبیله را از امکان کار کرد عادی محروم کرده، از این رو بنیان شرایط بقای جمع را از میان بر می دارد. بدین سبب است که در این دوره از انکشاف جوامع بشری، سازمان اجتماعی گرایش به حفظ حداکثر برابری در درون جماعت دارد.

با بررسی نهادهای اجتماعی در ۲۵ قبیله بدوی هابهاوس، ویلر و کینزبرک، دانشمندان انسان شناس انگلیسی به نبود کامل طبقات اجتماعی در همه قبایلی که از کشاورزی بی اطلاع بودند پی بردند.^۱

« این شرایط مرتبط به فقر بنیادی جوامع انسانی تنها با رشد فن زراعت و پرورش دام دگرگون شد. بزرگ ترین انقلاب اقتصادی حیات بشر، یعنی دست یابی به فن زراعت و نیز چند اکتشاف مهم دیگر ما قبل تاریخ (به ویژه فنون کوزه گری و بافندگی) را، مدیون زنان هستیم.

این دوره، از حدود ۱۵ هزار سال پیش از میلاد در چند نقطه جهان- به احتمال قوی نخست در آسیای صغیر، بین النهرین، ایران و ترکستان- آغاز می شود، و به تدریج به نواحی مصر، هندوستان، چین، شمال آفریقا و سواحل شمالی دریای مدیترانه گسترش می یابد. این دگرگونی را انقلاب نوسنگی نامیده اند، چرا که در دوره ای از عصر حجر رخ داد که ابزار اصلی کار انسان از سنگ تراشیده ساخته می شد (یعنی در واپسین مرحله عصر حجر).

انقلاب نوسنگی تولید مواد غذایی توسط خود انسان را عملی ساخت، یعنی انسان کمابیش اختیاردار معیشت خود شد. وابستگی انسان بدوی به نیروهای طبیعی کاهش یافت و امکان ایجاد ذخیره غذایی فراهم آمد این امکان به نوبه خود عده ای از

^۱ - ارنست مندل، الفبای سوسپالیزم، فصل دوم، بخش ۱ «جوامع بدوی فقر زده»

اعضای جماعت را از ضرورت تولید برای خود آزاد کرد. بدین گونه نوعی تقسیم کار اقتصادی توانست بوجود آید، یعنی نوعی تخصص مشاغل که بارآوری کار انسان را افزایش داد.^۲

سپس سران و مسئولان نگره داری از این مازاد که هم چنین کنترل اموال قبیل را نیز به عهده داشتند، احساس صاحب این اموال بودن را کرده و کم کم تولید اضافی قبیله و اموال داد و ستد شده را «متعلق» به خود دانسته و اجازه استفاده رایگان افراد قبیله خود را از آن اموال گرفتند. این نتیجتاً به پدیده «مالکیت خصوصی» منتهی گردید. اشکال این مالکیت خصوصی از آن زمان تا کنون بسیار متغیر بوده و رابطه مستقیم با شکل نظام حاکم داشته است.

ارنست مندل این دوران را این طور توضیح میدهد:

«در نتیجه پیدایش دائمی و متناوبه مواد غذایی اضافی شرایط بدوی سازمان اجتماعی دگرگون شد. تا زمانی که این مازاد غذایی نسبتاً کم و در روستاهای مختلف پراکنده بود، ساختار برابرگون جماعت روستایی را تغییر نداد. تنها تغذیه چند صنعت گر و مأمور ممکن شد. درست مانند اوضاعی که در روستاهای هندوستان برای هزاران سال برقرار بوده است.»^۳

از طرف دیگر باید به خاطر داشت که انسان اولیه به علت نداشتن آگاهی و شناخت از طبیعت و علل حوادث طبیعی و بیماری های خطرناک، در برابر حوادث در طبیعت احساس ضعف کرده و در نتیجه، این نیرو را از سوی نیروی ماورای خود می شناخت. در این عصر از حیات انسان، خدایان نقداً وجود داشتند و کسانی که به نحوی خاص از برخی حوادث یا بیماری ها جان سالم به در برده بودند، برگزیده این یا آن خدا به شمار آمده و رهبرهای مذهبی قبیله خود (و سپس قبایل دیگر) شده و

^۲ - ارنست مندل، الفبای سوسیالیزم، فصل دوم، بخش ۲ «انقلاب نوسنگی»

^۳ - ارنست مندل، الفبای سوسیالیزم، فصل دوم، بخش ۳ «تولید لازم و افزونه تولید

آتشکده ها و معابد را به راه می انداختند و از این رو، در نزد دیگران از احترام و عزت خاصی برخوردار بوده و واسطه ارتباط بقیه با خدایان می شدند.

موضوع قابل ملاحظه دیگر این که، قبایلی که در مقایسه با قبایل دیگر از امکانات غذایی و ابزار شکار، کشاورزی و جنگ بهتری برخوردار بودند، نیاز به نگرهبانانی داشتند که از انبارها حفاظت می کردند. این افراد در ابتدا، از قوی ترین افراد قبیله انتخاب می شدند. تا این که تولید افزونه حاصل گردید و آنان که کنترل این تولید افزونه را به دست داشتند، از افراد جوان و برومند قبیله برای حفاظت استفاده می کردند.

لذا در میان اجتماعات بدوی آن دوران دو گروه از قدرت خاصی برخوردار شدند: ۱- کاهنان و روسای مذهبی ۲- فرماندهان و روسای نظامی. مندل در این مورد می گوید:

«اما هنگامی که فرماندهان نظامی و یا رؤسای مذهبی، این مازاد را از روستاهای منطقه در یک جا انباشتند و یا زمانی که به شکرانه بهبود روش های کشت، مازاد در خود روستا فراوانی یافت، شرایط پیدایش نابرابری های اجتماعی فراهم آمد. اسیرانی که در جنگ یا راهزنی به چنگ آمده بودند و پیش از آن به خاطر نبود غذا کشته می شدند، اکنون از این مازاد می توانستند تغذیه کنند و در برابر این خوراک، به کار برای پیروزمندان گمارده شوند. این آغاز چگونگی پیدایش برده داری در یونان باستان است.

همین مازاد می توانست جهت تغذیه کاهنان، سربازان، مأموران دولت، خوانین و پادشاهان به کار رود و این چگونگی پیدایش طبقات حاکم در امپراطوری های شرق باستان (مصر، بابل، ایران، هندوستان، و چین) بود.

بنابراین تقسیم اجتماعی کار، تقسیم اقتصادی کار (یعنی تخصص بر مبنای مهارت های تولیدی) را کامل می کند. تمامی تولید اجتماعی دیگر برای برآوردن نیازهای تولید کنندگان به کار نرفته و از این به بعد به دو بخش تقسیم می شود:

الف- تولید لازم: یعنی مواد غذایی ضروری برای تولید کنندگان که بدون کار آن ها جامعه متلاشی می شود.

ب- افزونه تولید اجتماعی: یعنی مازاد تولید شده توسط تولید کنندگان که طبقات دارا آن را ضبط می کنند.^۴

این دوران که به آغاز عصر «مالکیت خصوصی» معروف است، دارای زیربنا و ویژگی های مخصوص خود می باشد. اما از آن جایی که این ویژگی ها در طول دوران های مختلف حیات بشر، به ارث برده شده و به عنوان اساس زیربنای روابط انسان ها را در اجتماع ثابت نگه داشته است، لازم می آید که این ریشه و اساس را از ابتدا خوب بشناسیم، تا در جهت ایجاد تغییر در آن، آگاهانه و اصولی پیش رویم. از این رو، مندل می گوید:

«در جوامع بدوی همه مردان و زنان تندرست عمدتاً به تولید مواد غذایی مشغول می باشند. در چنین شرایطی فقط مدت زمان ناچیزی را می توانند جهت ساختن و انبار کردن وسایل کار، یا آموختن فنون پیچیده (همانند فلز کاری)، و یا جهت مشاهده شیوه دار پدیده های طبیعی و غیره صرف کنند.

تولید افزونه اجتماعی، وقت فراغت کافی برای بخشی از بشریت فراهم می سازد تا بتواند خود را وقف همه فعالیت هایی کند که رشد بارآوری اجتماعی کار را تسهیل می کند.

فعالیت های زمان فراغت زمینه بنیادی تمدن، تکامل نخستین علوم (ستاره شناسی، هندسه، آبیاری، معدن شناسی و غیره)، و خط نگاری را فراهم آورد. جدایی کار فکری و کار یدی که از فعالیت های دوران فراغت حاصل شده، با تقسیم جامعه به طبقات همگام است.

بنابر این، تا هنگامی که جامعه فقیرتر از آن است که به همه اعضای خود اجازه دهد خود را وقف کار فکری کنند (کارکردهای انباشتی)، تقسیم جامعه به طبقات

^۴ - همان جا

نشان گر پیشرفت تاریخی است. اما برای پیشرفت، بشریت بهای گزافی پرداخته است.»^۵

در پی جنگ های قبیله ای و اسارت عده ای در دست عده ای دیگر، دوران «برده داری» اولین شکل از نظام حاکم در عصر «مالکیت خصوصی» متجلی شد. در حالی که یک انسان در کمال رفاه ممکن و فارغ از کاری یدی، به گسترش و رشد آموخته های خود در زمینه صنعت و سایر علوم وقت، مشغول بود، انسان دیگری که در اسارت به سر می برد، هم چون کالایی در تملک در می آمد و مانند حیوان از او بهره کشی می شد. عصر برده داری بسیار طولانی و قبل از زمان فراغنه مصر، یعنی پیش از ظهور «موسی» پیامبر یهودیان وجود داشته، در زمان «عیسی» پیامبر مسیحیان به قدری وحشیانه و دردناک ادامه یافت که به صلیب کشیده شدن او به طور سمبلیک قرار بود به تمام درد و رنج بشریت پایان دهد. البته چنین نشد، ولی این نشان گر تداوم مبارزات توده های تحت ستم بر علیه قدرت مندان بود. برده داری آن چنان دوران طولانی ای را طی کرد که حتا در زمان «محمد»، یعنی زمانی که خیلی از اجتماعات شهری تمرکز یافته و تمدنی بزرگ داشتند (مثل ایران) هنوز وجود داشت. در ایران، بیدادگری های شاهان وقت، حمله اعراب به ایران را برای آوردن اسلام، تبدیل به یک آلترناتیو نمود!

عاقبت با شورش برده داران، دوران مالکیت انسان به شکل برده به سر آمده و انسان از قید مالکیت انسان دیگر رها گشته و در نتیجه دوران برده داری نیز به سر آمد. حالا این انسان های آزاد شده، چون نه دیگر قبیله ای بود به آن پناه ببرند و نه از خود چیزی داشتند که با آن نیازهای اولیه خود، مثل خوراک و پوشاک و سرپناه را تأمین کنند، مجبور می شدند تا در زمین های همان اربابان قبلی کار کنند. منتهی این اربابان را دیگر برده دار نمی گفتند. آن ها بر طبق تعریف «زمین دار» و برده های آزاد شده را که برای کار بر روی زمین استخدام می شدند، «رعیت» می خواندند. به

^۵ - ارنست مندل، الفبای سوسیالیزم، فصل دوم، بخش ۴ «تولید و انباشت»

همین ترتیب، زمین داران بزرگ را «فئودال» و این دوران را به دوران «ارباب - رعیتی» یا «فئودالیزم» نام نهادند.